

گزارشی از ثبت نام جوانان در انتخابات ریاست جمهوری

به من رأی بده به خاطر دفترچه خاطراتم



دنا درقشی

سروصدایش همه جا پخش شده، باور نمی کنید؟ لازم نیست روزنامه های داخلی را ورق بزنید، سری به سایتهای اینترنتی و خبرگزاریهای بزرگ دنیا بزنید تا بفهمید چه غوغایی به پا کرده، فکر می کنید ثبت نام ۱۰۱۴ نفر برای به دست آوردن یک کرسی مساله متداولی در دنیا باشد؟ نه خیر نیست، سری به سایتهایی که گفتیم بزنید تا متوجه شوید که نیست.

شما که ایران جوان را دنبال می کنید می دانید که حداقل تجربه ما همیشه خواستار حضور هر چه بیشتر و پررنگ تر جوانان در عرصه اجتماع است. عرصه ای که در آن حرفی برای گفتن داشته باشید ما همان قدر که از حضور شما همن سالان خود در جامعه خوشحال می شویم، از مسخره شدن و کتوت بین نامیمن شما آزرده خاطر خواهیم شد. بله، ما تو هشتم متطقی پیمان ۱۶ ساله از اصفاهان از تو می پرسیم که در پاسخ به مسئولان وزارت کشور که از تو پرسیدند تو حتی نمی توانی از لحاظ قانونی، یک چک امضا کنی چگونه آمده ای ثبت نام کنی چه پاسخی دادی؟ سجاد درویشی ۱۷ ساله شهید کهنوری از تهران که گفته ای خواب دیدی با جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید دیدار کرده ای، خواب دیدن تنها استدلال تو برای ثبت نام است؟ به نظر خودت کافیتست؟ یا علی تر کشونه ۲۲ ساله، دوست عزیز کرمانشاهی که انگیزه زیادی رشد و گسترش جامعه و توسعه و پیشرفت آن را دلیل ثبت نامت عنوان کردی، آیا دانش و آهنگاری این انگیزه را هم در توشه داری؟ یا خیرها به همین جا ختم نمی شود دختر ۱۸ ساله ای که در خانه پدرش برای ثبت نام به وزارت کشور رفته شاید تنها نمی توانسته از خانه خارج شود. دختر ۱۸ ساله دیگری که در مقابل مسئولان وزارت کشور مینی برانکه برآمده اجرایی ات چیست؟ گفته فعلاً تا کنکور ما ندمم برنامه ای ندارم، خواننده جوانی که دلیل ثبت نامش را بیان کردن حرفهایش عنوان کرد و خوانندگی را از کار ریاست جمهوری سخت تر دانسته، دوست دیگری که به خاطر ثبت در دفتر خاطراتش کاندیدای ریاست جمهوری شده، کنسوارزی که برای بهتر کردن شرایط زالمان کاندیدا شده تا با افزایش جمعیت، کشوری قوی بسازد (قابل توجه دوستان عزیز در سازمان تبلیغ خانواده و وزارت بهداشت) و یا ایلانی که فرق خود را با سردار قالیباف در شغل قالی بافی خود می داند و می گوید: «اگر آقای کربوی - ۵ هزار تومان به هر ایرانی می دهم، من ۵۲ هزار تومان خواهم داد».

همه و همه گویای اینست که شما دوستان عزیز راه مطرح کردن مشکلاتتان را اشتباه انتخاب کرده اید، شما بدون اینکه بدانید ایران را به زیر پرزای از سؤالات در مقابل دنیا برده اید. طبق آمار که وزارت کشور از انتخابات گذشته ریاست جمهوری داده است علی ۸ دوره گذشته تعداد کل افرادی که در این ۸ دوره ثبت نام کرده اند روی هم ۱۵۵ نفر بوده که در ۵ دوره هشتم بیشترین تعداد (۸۱۲) و در دوره سوم کمترین تعداد (۲۶) نفر را شاهد بودیم. عکس العمل به این استقبال نه تنها در خارج بلکه در داخل هم جنکات از اشتباه بزرگی می کند. محسن رضایی یکی از کاندیداهای این دوره در این زمینه گفته: «نمی توانم بگویم که کاندیدای کشوری که ۲۵ سال از آزادی دموکراسی در آن می گذرد بیانگر نقش پیداکرکن و احزاب و یو توییچ مدیریت سیاسی باشد، عرصه عذاب سیاسی است».

باید مجدداً صورت میراج الدینی با انتقاد از عملکرد وزارت کشور در ثبت نام از یک هزار و ۱۴ نفر به جز کارکنان ثبت نام، این امر حکایت از بی تدبیری مجریان انتخابات ریاست جمهوری دارد چرا که این مساله با تدبیر مناسب و آئین نامه داخلی قابل حل بود، دو ادامه داد: «قانون اساسی شرایطی را برای نامزدهای ریاست جمهوری تعیین کرده است که از جمله می توان به

بغضال فرنگی

زیرنظر: داریوش فروزی
انوشیروان پناهنده



یک لطیفه عربانه
این لطیفه را ظاهراً عرب ها برای آمریکایی ها ساخته اند و الحق و الانصاف هم خوب حال آمریکایی ها را گرفته اند. قضیه از این قرار است که یک عرب و یک آمریکایی داشتند تهاخر می کردند و ثروت کشورهای خود را به رخ همدیگر می کشیدند. آمریکایی گفت: - بیشتر طلاهای دنیا تو کشور ماست. ما آگه بخوایم می تویم دور تا دور کشورمان به دیوار از طلا کشیم به بلندی دو متر و دو کلفتی نیم متر. عرب فکری کرد و گفت: - خوبه، کشیش، بعد ما رو خبر کنین، می اییم می بینیم، آگه خوشمون اومد می خریش.

یک لطیفه حقوقانه
استاد حقوق جزا داشت راجع به جنایت و جانیان معروف صحبت می کرد و از یک جنایتکار بزرگ یاد می کرد:

- بله، این جنایتکار تا روزی که دستگیر شد، بیست و یک نفر رو کشته بود... یکی از بچه سوسول های کلاس که سرش تو نوح نسیب ناگهان از جا پرید و گفت:

- چون! آگه ما میشین چی بود استناد؟
یک لطیفه سوت و کورانه

در یکی از شهرهای کوچک و جاهلی نگرانس، غریبه ای وارد کافه ای در شهر شد، به میز نیکه داد، یک کواکولا گذاشت بالا، دوروبرش را با بی اعتنائی نگاه کرد و بعد با لحن تند بی کافه چی گفت:

- بیسمن، این خراب شده همیشه اینقدر سوت و کوره؟

کافه چی گفت:
- نه آقا، به ساعت دیگه حسابی شلوغ می شه. بچه ها رفته ان مراسم کفن و دفن به غریبه ای که پیش پای شما اومد تو و گفت: این خراب شده همیشه اینقدر سوت و کوره؟

یک لطیفه بی معرفتانه
توی همین شهر جاهلی نگرانس، دوتا کابوی توی خیابان به هم رسیدند، یکی شان به آن یکی گفت:

- جنک! واقعا که بی معرفت شدی تا کسی. - جنم چطور جو؟

- دروز اون همه بهت تیرانداختم، برنگشتم به نیگا بکنی!

یک لطیفه حکیمانه
زیر طاق نیکت اتوال پاریس، پسرک از پدر محترم اش پرسید:

- بابا این قبر کیه؟
- قبر سرباز گمنام.

- یعنی هیشکی نمی شناختش؟
- نه.

- پس واسه چی شناختش؟
یک لطیفه کمک طلبانه

این داستان مهیج در بحبوحه جنگ جهانی دوم افتاد. آلمانی ها در چندین جبهه می جنگیدند اما آثار شکست و روحمه سربازانشان دیده می شد. سرویس های تبلیغاتی به کار افتاد و بالاخره به عنوان برنامه اصلی تقویت روحیه سربازان جبهه های دور دست، تصمیم گرفته شد که یک پیمبرود شجاع و میهن پرست که در جنگ های ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ شرکت داشته بیاید و از پشت رادیو برای جوانان آلمانی در سرتاسر دنیا سخنرانی کند. پیمبرود اصلاً نمی دانست رادیو چیست. مدتی برایش تشریح کردند که وقتی از اینجا حرف بزنند همه مردم دنیا حرفشان را خواهند شنید. پیمبرود خوب گوش کرد و پرسید:

- یعنی صدای منو در مونیخ و هامبورگ می شنن؟
- بله، حتی اون طرف تر

- اون طرف تر؟
- یعنی لندن، پاریس، مسکو...

- آمریکا هم؟
- البته.

پیمبرود دیگر سوالی نکرد و بلافاصله میکروفون را کشید جلو و پشت آن فریاد کرد:

- ای کمک... ای کمک...
یک لطیفه سکوتانه

وسط جلّه تابستان، کنار رودخانه عقیم کنگو، ساعت ۲ بعدازظهر... جنبیده ای دیده نمی شود. برگ یک درخت کم تکان نمی خورد. گرمای طاقت فرمای خود استوایی در آن نقطه دور افتاده همه چیز را از کار انداخته. نه گیاهی می دیده، نه حیوانی. آب رودخانه هم بی حرکت و آرام است. دوتا اسب آبی در گل و لای کنار رودخانه آرمیده اند و چشم ها را بسته اند. پس از مدتی یکی شان به دیگری می گوید:

- چیزی نیست به ا من هرچی فکر می کنم نمی توانم باور کنم امروز سه شنبه س.



این سراسر جوان در آخرین روز ثبت نام برای انتخابات ریاست جمهوری به عنوان منتقلی می فرم ثبت نام بزرگ

رحل سیاسی، شرط سنی... اشاره کرد که اگر وزارت کشور برای هر یک از این موارد متقاضیان سند و مدرک می خواست و این جایگاه را آن قدر کوچک نمی شمرد که از هر فرد بی کاری، بی سواد... ثبت نام کند امروز با این آمار روبرو نبودیم، طبق آمار که وی داده ۱۹ نفر زیر ۲۰ سال ۹۲ نفر بینکار و ۲۵ نفر زیر دلبلم در این دوره ثبت نام کرده اند.

مهدی رحمانیان مدیر مسؤول روزنامه شرق هم در گفت و گو با خبرنگار ایسنا به این موضوع اشاره کرده و گفته: «قطعاً باید اصلاح قانون انتخابات هشتم و باید حتماً بازنگری در آن صورت گیرد».

وزادامه داد: شرایط تا حدودی باید شفاف تر روشن شود که هر کسی را نیندند به وزارت کشور برود که هم وقت خود هم کارگزاران انتخابات را تلف کند. رحمانیان به مزاح گفت: به نظر می رسد برخی افراد رفته بودند که دفترچه خاطرات خود

داستان تو

کاغذ قول و قرارها

Eghtesadnia@yahoo.com
سازان اقتصاد نیا

این قسمت از صفحه جوان روزنامه ایران، به داستان تو تعلق دارد. می توانی داستانت را به آدرس روزنامه ایران (صفحه جوان) روی یک طرف کاغذ و به صورت خوانا برایمان بفرستی. ممنون می شویم اگر بویوگرافی کوتاهی هم ضمیمه داستانت کنی.

همه چیز آماده است، فقط منتظر ساعت شش هشتم، باور آید پنج حرکت کنیم تا تو این تکیه به موقع برسیم.

همه چیز آماده است، کارت های دعوت را هفته پیش به دست مهربانان رساندیم، طلفکی صمیمی تمام کارها را تهنایی پیش کرد. هیچ وقت این نیست، همیشه پنج سالی که پیش ما بود این طوری رویش حساب نکرده بودم، خیلی برایت زحمت کشید این مدت.

گفتم روی تمام میزها یکی در میان، رومیزی سفید و سبزروشن پهن کنند با دو شمع سیاه و سه شاخه زر کرم با رویان مشکین روی هر کدام، رومیزی ها را سفارش دادم جمعه برایم از کیش فرستادند. جمعاً پانزده تاست. زحمت سفارش گل هم نازلی کشید. خوش سلیقه است اما زرگم گفته خود بودم، مثل اینکه دو تاسید گل پر زر کرم و مریم هم سفارش داده که دو طرف عکست بگذارد. البته بهش گفتم بودم تو از بوی گل مریم سردرد می گیری اما گفت برای این جور مراسم ما حتماً باید گل مریم باشد.

تاگید کرد ام که دستمال سفره ها را خود زاتیک روی میزها بچینند با همان مدل خاص خودش. زاتیک که دیگر از کار افتاده است، شاگردهایش کارها را می کنند. دلم می خواست می دیدیش. آنقدر بی گریه بودم که راه هم زور می رود، وقتی گفته برای چی بهش زنگ زدم، پشت تلفن کلی گریه کرد. اول قبول نمی کرد.

می گفت: «خانم! من میز عروسی شما را چیده، قرار نیست میز عزایبان را هم بچینم». خیلی بهش اصرار کردم تا قبول کرد. گفته بهم هر زمان طوط است. حتی سالن مراسم هم همان فرید است. خودم رفتم با فرید صحبت کردم، با این همه چین و چروک و موی سفید، خوب شناختم. لیست غذا را بهش دادم و گفته زاتیک برای ترتیبات می رود پیششان. از این همه غذا تعجب کرده بودم.

نازلی نامه را گذاشت روی پاتختی، کنار کاغذ قول و قرارها. به مادرش نگاه کرد که چه آرام روی تخت دراز کشیده بود.



چیزی برای امروز

به نظر می رسد جنگ سرد میان بلوک شرق (شوروی سابق) و بلوک غرب منتهیات به سر رسیده است. البته بعد از فروپاشی شوروی، روسیه مدتی سعی کرد جنگ روانی با آمریکا و غرب را ادامه دهد اما ظاهراً دیگر حتی خودش هم از این موضع شسته شده. روسیه آگه چه در ظاهر روابط دیپلماتیک خود را با آمریکا برقرار میبندد، نشان می دهد (به خصوص در مذاکرات هسته ای یا اکتشافات فضایی) که با باطن با این کشور روابط صمیمی دارد. مدتی است که روسیه به آمریکا می گویند خاطر نقل (اما پول سار) جنگ سرد را فراموش کنند و به دوره دوستی های تاریخی خود بازگردند. این بازگشت به گذشته در سفر اخیر بوش به مسکو هم دیده می شود. در شصتمین سالگرد پایان جنگ جهانی دوم، بوش به دیدار بوئین رفت و شجاعت روسها را در جنگ علیه هیتلر ستود. بوئین هم در جواب این تعریفی ها و تمجیدها باارگشتی به گذشته کرد. او اجازه داد بوش سوار اتومبیل ولگاشش شود و بیرون مسکو رانندگی کند. اتومبیل عتیقه بوئین مدل سال ۱۹۵۶ است؛ یعنی حدود همان سالهای شجاعانه ای که بوش از آن فراموشی می زند. اما بوئین در بازگشت به گذشته کمی محتاط است! او یکی از دوستان خود را به عنوان همراه کنار بوش نشانده تا این رئیس جمهوری آمریکایی دهنده ها را اشتباهی عوض نکند و به ماشین اسپینی نرسد؛ هرچه باشد روابط سیاسی را می شود ترمیم کرد اما عتیقه ها ترمیم دشنی نیستند.